



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص  
موضوع جزئی: مسائل - مسئله دوم: اجمال مخصص - مقام دوم: شبهه مصداقیه -  
تنبیه دوم: احراز مصداق با اصل در شبهات مصداقیه - کلام محقق  
نایینی و بررسی آن  
سال سیزدهم  
جلسه: ۵۸  
تاریخ: ۸ دی ۱۴۰۰  
مصادف با: ۲۴ جمادی الاولی ۱۴۴۳

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

در مورد احراز مصداق به وسیله استصحاب و شمول حکم عام نسبت به فرد مشتبه بعد از احراز توسط اصل، عرض کردیم انظار و آراء مختلفی بیان شده است. کلام محقق خراسانی را ذکر کردیم و به تفصیل آن را مورد بررسی قرار دادیم. ما با بخشی از فرمایش ایشان موافقت کردیم، لکن با بخش دیگر که مربوط به جریان استصحاب عدم ازلی بود، مخالفت نمودیم. همچنین فرمایش محقق عراقی در این رابطه بیان شد که در نقطه مقابل محقق خراسانی فرمودند استصحاب فقط می تواند احراز مصداق کند، اما نمی تواند فرد مشتبه را بعد از احراز مشمول دلیل عام قرار دهد. این هم مورد بررسی قرار گرفت و اشکالش بیان شد.

#### کلام محقق نایینی

محقق نایینی نیز با محقق خراسانی مخالفت کردند. ایشان درباره جریان استصحاب عدم ازلی در فرد مشکوک برای احراز مصداق و جریان حکم عام نسبت به آن مخالفت کردند. بیان ایشان تقریباً همان مطالبی است که در اشکال به محقق خراسانی ذکر کردیم، لکن تفاوت هایی هم با آن بیان دارد. بنابراین ما فقط اجمالی از بیان محقق نایینی را ذکر می کنیم بیان محقق نایینی مبسوط و طولانی است و ما فقط گزارش اجمالی از این مطالب عرضه می داریم.

ایشان قبل از آنکه به تحقیق مطلب بپردازد، می فرماید: کلام صاحب کفایه در یک فرض صحیح و در فرض دیگر نادرست است و چون آن فرضی که قابل قبول است یک فرض خاصی است، نتیجه می گیرد که کلام محقق خراسانی قابل قبول نیست.

ایشان می فرماید: بعد از تخصیص عدم خاص به دو نحو می تواند در موضوع حکم عام اخذ شود، وقتی عامی مثل «اکرم العلماء» گفته می شود و به دنبالش مخصص می آید که «لا تکرّم الفساق من العلماء» این باعث می شود که موضوع یک تفاوتی پیدا کند، هر چند ایشان تفکیک بین الارادتين را به این معنا قبول ندارد ولی می گوید وقتی مخصص می آید باعث می شود موضوع حکم عام تغییر کند. حال این تغییر به دو نحو می تواند باشد:

گاهی آن چیزی که ضمیمه می شود به موضوع عام، عدم محمولی است و گاهی عدم نعتی. منظور از عدم محمولی یعنی اینکه مفاد لیس تامه باشد. منظور از عدم نعتی یا عدم وصفی یعنی اینکه مفاد لیس ناقصه باشد.

در لیس تامه یا به تعبیر دیگر سلب بسیط یا سلب تام، (مثل ایجابی که از کان تامه فهمیده می شود) فقط وجود موضوع سلب می شود، می گوئیم «لیس زید» زید نیست، «لیس عالم» یا «لیس فاسق». لیس ناقصه در مقابل کان ناقصه سلب صفت می کند از موضوع در

حالیکه فرض موضوع شده است، مثلا می‌گویید «لیس زید عالما»، «لیس هو عالما» مثل کان که می‌گویید «کان زید عالما» یا «کان زید قائما» اینجا فرض یک موضوع کردید لکن وصفی را برای آن موضوع ثابت می‌کنید که در این صورت می‌شود کان ناقصه، یا وصفی از آن سلب می‌کنید که می‌شود لیس ناقصه. پس در عدم نعتی در حقیقت یک وصفی از موضوعی سلب می‌شود. لذا گاهی آن چیزی که در موضوع حکم اخذ می‌شود یعنی عدم الخاص به نحو عدم محمولی است، گاهی به نحو عدم نعتی. ما این دو تصویر را در همین مثال ذکر می‌کنیم و تطبیق می‌دهیم.

۱. اگر مخصص باعث شود که عدم خاص در موضوع عام به نحو عدم محمولی لحاظ شود این در حقیقت مثل این است که موضوع حکم، مرکب از دو جزء شده، یک جزء عالم بودن و جزء دیگر فاسق نبودن، در این صورت معنای «اکرام العلماء» این است که اکرام عالم غیر فاسق واجب است، این موضوع دو جزء دارد، یک جزئش عالمیت است و جزء دیگرش عدم الفسق است، یا همانطور که قبلا گفتیم «عدم الفسق» ممکن است به عنوان قید لحاظ شود، ممکن است به صورت اتصاف لحاظ شود. پس اگر این عدم الخاص به نحو عدم محمولی در موضوع حکم عام لحاظ شده باشد اینجا در حقیقت موضوع عام مرکب از دو جزء عالم و عدم الفسق است. بحث اتصاف مطرح نیست، اینجا عام متصف به عدم الخاص نمی‌شود بلکه جزیی از موضوع می‌شود که می‌شود مفاد لیس تامه. در اینجا فرض موضوع لازم نیست.

۲. اما اگر به نحو عدم نعتی لحاظ شود معنایش این است که با آمدن مخصص، عدم الخاص در موضوع حکم دیگر جزیی از موضوع نیست، موضوع دیگر مرکب از دو جزء نیست بلکه کانه یک وصفی را برای آن عام قرار داده «العالم الذی لیس بفاسق» و فرق است بین این دو، در «العالم الذی لیس بفاسق»، «عدم الفسق» دیگر جزیی از موضوع نیست و موضوع مرکب نیست. به همین جهت است که می‌گویند اگر به صورت نعت و وصف ذکر شود، این مفاد لیس ناقصه است، یعنی موضوع باید فرض شود، که عبارت است از خود عام مثل عالم، لکن یک وصفی برایش در نظر گرفته شده که عبارت است از عدم الخاص یا عدم الفسق.

ایشان در ادامه می‌فرماید: آنچه که محقق خراسانی در باب استصحاب عدم ازلی در مورد موضوع عام ذکر کرده، تنها بنابراین مبنا صحیح است که ما عدم الخاص را در موضوع حکم به نحو عدم محمولی لحاظ کنیم، اما اگر عدم الخاص را در موضوع حکم به نحو عدم نعتی لحاظ کنیم، فرمایش ایشان نا تمام است. زیرا عدم محمولی حالت سابقه دارد، اما عدم نعتی حالت سابقه ندارد، این عالم که دستور به اکرام او داده شده بعد از آمدن مخصص مبدل می‌شود به عالم غیر فاسق، یعنی یک جزء موضوع عالم است و جزء دیگر موضوع غیر فاسق و وجوب اکرام برای عالم غیر فاسق ثابت شده. حال اگر عدم الخاص یا عدم الفسق جزیی از موضوع باشد و شما بخواهید استصحاب کنید این عدم الفسق را، مشکلی ندارد چون شما نیازی به موضوع ندارید، این عدم الفسق قبلا بوده الان نیز استصحاب شده. وقتی می‌گوییم مفاد لیس تامه یعنی دیگر نیازی به وجود موضوع ندارد، اما اگر عدم الخاص یا عدم الفسق را به نحو عدم نعتی در نظر بگیریم، یعنی مفاد لیس ناقصه، اینجا نیاز به وجود موضوع دارد، این موضوع قبلا موجود نبوده، ذاتی باشد، یک ذاتی که متصف به عدم فسق باشد، این حالت سابقه متیقنه و حالت سابقه ازلیه و حالت سابقه عدمیه ندارد. زیرا وجود این شخص بعد از ولادت ثابت می‌شود، قبل از ولادت ذاتی نیست که بخواهد متصف به عدم الفسق شده باشد و ما الان آن عدم الفسق را بخواهیم استصحاب کنیم.

لذا ایشان می‌فرماید استصحاب عدم ازلی تنها در صورتی جاری می‌شود که ما عدم خاص را به عنوان جزء موضوع یا به تعبیر دیگر به عنوان عدم معمولی یا به عنوان مفاد لیس تامه در موضوع حکم اخذ کنیم، اما اگر عدم الخاص به عنوان عدم نعتی یا مفاد لیس ناقصه در موضوع حکم اخذ شود دیگر جایی برای جریان استصحاب عدم ازلی نیست. زیرا بنابر اولی حالت سابقه عدمیه ازلیه وجود دارد، و لذا اتحاد قضیتین محقق می‌شود، ما یک قضیه متیقنه داریم و یک قضیه مشکوکه و استصحاب می‌تواند جریان پیدا کند. اما بنابر فرض دوم چون این ذات متصف به عدم الخاص، حالت سابقه عدمیه و ازلیه ندارد و لذا می‌بینیم قضیه متیقنه ما در این فرض با قضیه مشکوکه متفاوت می‌شود و این مانع جریان استصحاب است.

پس سخن محقق خراسانی بنابر اینکه ما عدم الخاص را در موضوع حکم به نحو عدم معمولی اخذ کنیم تمام است، اما اگر آن را به عنوان عدم نعتی اخذ کنیم، صحیح نیست.

ایشان سپس می‌فرماید: تحقیق مطلب اقتضاء می‌کند که آنچه در موضوع حکم اخذ شده، عدم الخاص به نحو عدم نعتی است. یعنی وقتی مخصص می‌آید عدم فسق جزئی از موضوع حکم نمی‌شود، بلکه عدم الفسق می‌شود وصف موضوع.

سپس ایشان برای اینکه اثبات کند این مطلب را، چند مقدمه بیان می‌کند و بعد نتیجه می‌گیرد که چون عدم الخاص به صورت عدم نعتی در موضوع حکم اخذ شده لذا فرمایش محقق خراسانی تمام نیست. مقدماتی که ایشان ذکر می‌کند، یک مقداری طولانی است، مقدمه اول: به طور کلی تخصیص، چه به مخصص متصل باشد و چه مخصص منفصل یا به صورت استثناء باشد یا غیر آن، بدون تردید موضوع حکم عام را مقید می‌کند منتهی مقید به نقیض عنوان الخاص، یعنی اگر خاص وجودی باشد، عام معنون به عنوان عدمی می‌شود، اگر خاص عدمی باشد موضوع را معنون به عنوان وجودی می‌کند، مثلا موضوع عام ما عالم بود، با آمدن «لا تکرّم الفساق من العلماء» مقید می‌شود به نقیض خاص، نقیض خاص عدم الفاسق است، العالم که فاسق نیست. علت آن هم این است که موضوع حکم یا متعلق حکم نسبت به انقسامات اولیه خودش یا باید به نحو مطلق اخذ شود یا مقید به بودن آنها شود یا مقید به عدمش. بالاخره این عالم نسبت به فسق یا عدالت از سه حال خارج نیست یا باید مطلق باشد، یعنی وجوب اکرام شامل عالم شود مطلقا، چه فاسق چه غیر فاسق، یا باید مقید به وجود قید باشد یا مقید به عدم آن، این هم فرض دوم. فرض سوم این است که مهمل باشد، اصلا نسبت به این قید وجود و عدمش اهمال شده باشد. فرض سوم که گفتیم باطل است، برای اینکه اهمال در مقام ثبوت ممتنع است و شارع به حسب واقع غرضش یا به اکرم عالم عادل متعلق شده یا برایش فرقی نمی‌کند. اهمال در مقام ثبوت یعنی اینکه به گونه‌ای باشد که خود حاکم هم نداند که چه می‌خواهد، این قابل پذیرش نیست. پس می‌ماند آن دو احتمال، یا باید مطلق باشد یا مقید شود به نقیض خاص، بعد از اینکه خاص می‌آید آنچه که تحت عام باقی می‌ماند یا باید مطلق باشد یا مقید به نقیض الخاص. مطلق هم نمی‌تواند باشد زیرا بعد از آمدن مخصص از یک طرف دلیل مخصص می‌گوید عالم نباید فاسق باشد و مطلق ماندن موضوع عام بعد از مخصص معنایش این است که عالم (فرق نمی‌کند که فاسق باشد یا نباشد) اکرامش واجب است و لذا امکان ندارد موضوع حکم بعد از آمدن مخصص نیز به اطلاق خودش باقی بماند. پس ناچار باید مقید شود. بالاخره این خاص باعث تقیید موضوع دلیل عام می‌شود. تنها احتمالی که باقی می‌ماند این است که موضوع حکم عام مقید شود به نقیض الخاص، یعنی «اکرم العلماء» بعد از آمدن «لا تکرّم الفساق من العلماء» کأنه موضوعش مقید می‌شود، تغییر می‌کند، موضوعش می‌شود عالم غیر فاسق.

مقدمه دوم: در مقدمه دوم هم اثبات می‌کنند که حالا این عدم الفسق یا نقیض الخاص نمی‌تواند به عنوان یک جزء موضوع مرکب باشد. بلکه صرفاً به عنوان وصف می‌تواند کنار آن قرار بگیرد.

با این دو مقدمه ایشان اثبات می‌کند که عدم الخاص یا نقیض الخاص (که حتماً باید به عنوان قید در کنار موضوع عام بعد از تخصیص قرار بگیرد) حتماً به عنوان عدم نعنی می‌تواند کنار او قرار بگیرد نه به عنوان عدم محمولی، نه به عنوان جزء، نه به عنوان اینکه موضوع دلیل را بعد از آمدن مخصص مرکب از دو جزء کند.<sup>۱</sup> لذا نتیجه این می‌شود که استصحاب عدم ازلی در اینجا جریان پیدا نمی‌کند.

### بررسی کلام محقق نایینی

عرض کردم که محصل فرمایش محقق نایینی مثل همان مطالبی است، که قبلاً ما ذکر کردیم، البته یک تفاوت‌هایی وجود دارد بین دیدگاه محقق نایینی و محقق خراسانی و نظر مختار، ولی اصل مطلب همین است. و البته همان طور که گفتیم کلام محقق نایینی خیلی مبسوط است و لذا ما وارد آن نمی‌شویم، همچنین اشکالاتی به این بیان شده است مثل اشکال محقق خوبی به محقق نایینی. این مطالبی بود که در تنبیه دوم نیاز بود که بیان شود و انشاء الله در جلسه بعد به تنبیه سوم می‌پردازیم.

### سه عنصر لازم در زندگی انسان‌ها (عقل، ادب، مشورت)

قال علی (ع): «لا غنی کالعقل، و لا فقر کالجہل، و لا میراث کالآدب و لا ظہیر کالمشاورہ»<sup>۲</sup>

هیچ ثروتی همانند عقل نیست و هیچ فقری مثل جهل و نادانی نیست، هیچ میراثی مثل ادب نیست و هیچ پشتیبانی همچون مشورت و مشاوره نیست.

این سخن کوتاه، این حکمت پند آمیز، بسیار مهم بوده و به سه عنصر ضروری در زندگی هر انسانی به ویژه مسلمانان و مؤمنان اشاره می‌کند. به طور کلی سخنان ائمه معصومین (ع) و توصیه‌های آن حضرات گاهی به ویژه در خصوص مؤمنان است. البته زندگی مؤمنانه هم به عناصر خاص نیاز دارد و هم متکی به این عناصر عام باید باشد. اصلاً اینها از هم جدا شدنی نیست، اینطور نیست که بگوییم زندگی مؤمنانه نیازمند عبادت است و نیازمند ادب و عقل مشورت نیست. همه نصایح و توصیه‌های حضرات معصومین (ع) هم به حال مسلمانان و مؤمنان مفید است و هم به حال آنها که به دین و آئینی پایبند نیستند، خدا پرست نیستند، موحد نیستند و اساساً به دینی از ادیان پایبند نیستند اینها ارزش‌های انسانی هستند. یعنی این سخن را اگر به یک منکر خدا هم بدهید او هم از این می‌تواند بهره ببرد. البته به شرط اینکه عقل را درست معنا کنیم، ادب و مشاوره را درست معنا کنیم. لذا این فرمایش به سه عنصر ضروری زندگی بشر در همه اعصار و همه ازمان برای همه انسان‌ها اشاره می‌کند.

لا غنی کالعقل، هیچ ثروتی مثل عقل نیست، واقعا شما ببینید عقل و قدرت تفکر و تعقل، مهمترین مزیت انسان بر سایر موجودات است. خداوند ثروت به این بزرگی، سرمایه با این عظمت را در اختیار انسان قرار داده، اگر کسی می‌خواهد ثروتمند شود، اگر می‌خواهد عالم شود، اگر کسی می‌خواهد استعدادهایش به فعلیت برسد، اگر بخواهد مجهولات را کشف کند همه به کمک عقل است. کسی که از این نعمت الهی محروم باشد به جایی نمی‌رسد، شما ببینید کسانی که از این عنصر بی‌بهره هستند و همان اولی که

<sup>۱</sup> اجود التقریرات، ج ۱، ص ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه، ص ۴۷۸.

به دنیا می‌آیند تا آخر هیچ تغییری نمی‌کنند، این ثروت و سرمایه را خداوند به همه انسان‌ها داده و ما باید قدر این سرمایه را بدانیم و از آن بهره بگیریم، هر کسی که این را داشته باشد ثروتمند است، منتهی باید درست از آن استفاده کند، ظرفیتش را بشناسد. عقل محاسبه‌گر زرننگ که بخواهد سر دیگران کلاه بگذارد این عقل نیست، آن استفاده نابه جا از این سرمایه است، از این سرمایه هم می‌شود استفاده نا به جا کرد و هم می‌شود استفاده صحیح کرد.

لا فِقْرَ كَالْجَهْلِ، هیچ فقری بدتر از جهل نیست. جهل و نادانی بدترین آفات زندگی انسان است. البته دقت کنید اینجا عقل و جهل در برابر هم به کار رفته است. نوعا عقل را در مقابل جهل به کار نمی‌برند بلکه می‌گویند عالم و جاهل، جاهل یعنی کسی که نمی‌داند و عالم نیز یعنی کسی که می‌داند، آگاه و نا آگاه. اما این جهل در برابر عقل است، در کافی حدیث جنود جهل و عقل داریم که مفصل است و شروحنی هم بر آن نوشته شده است. جهل بالاترین فقر است، «لا فقر کالجهل» درست است که فقر انواع و اقسام دارد اما حضرت می‌خواهند به مردم اعلام کنند که ثروت حقیقی عقل است، زیرا این است که استعدادهای انسان را شکوفا می‌کند و الا بقیه امور ثمره ماندگاری برای انسان ندارد، بلکه ثروت مادی نعمت خدا است و می‌توان کمک کند، اما ثروت حقیقی این است و فقر حقیقی نیز جهل است.

لا میراث کالآدب، ادب به معنای عام خودش، اینکه انسان بر موازین اخلاقی و دینی و الهی تربیت شده باشد، ممکن است کسی مسلمان نباشد ولی ادب داشته باشد، حال این ادب چیست خودش یک بحث مفصلی دارد. ادب فقط به این نیست که انسان موقع سخن گفتن یا مواجهه با دیگران یک اموری را رعایت کند. این پایین‌ترین حد ادب است. ادب یک معنای وسیعی دارد یا مراتب مختلف دارد که مراحل عالی و گسترده‌اش در همه شئون زندگی جریان دارد، یک نوعش مواجهه انسان‌ها با یکدیگر است. انسان‌ها در مواجهه با یکدیگر باید ادب داشته باشند، ادب در گفتار و رفتار و ادب در برابر صاحبان حقوق؛ اینها همه یک ادب ویژه‌ای دارد، ادب در برابر خداوند، ادب در برابر مظلوم و ادب در برابر نیازمند.

لا ظَهیرَ كَالْمُشَاوَرَةِ، هیچ پشتیبانی مثل مشورت نیست. مشورت خیلی مهم است انسان در کارها بویژه کارهای مهم باید مشورت کند. مشورت که کند جوانب یک مسئله برایش روشن می‌شود و راه صحیح را اتخاذ می‌کند. چه پشتیبانی بهتر از این. اگر کسی فقط به فکر و اندیشه خودش متکی باشد و به نظرات دیگر کاری نداشته باشد، ممکن است بدترین راه را انتخاب کند. البته اینکه با چه کسی مشورت کند هم مهم است. طبیعتا هر کاری اگر به پشتوانه مشورت باشد سرانجام بهتری دارد و انسان با اطمینان در آن گام بر می‌دارد و تکیه گاهی قوی برای انسان محسوب می‌شود.

این سه عنصر عقل، ادب و مشورت به کار همه انسان‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان می‌آید. بالاخره ما اگر می‌خواهیم زندگی سعادت‌مندانه‌ای داشته باشیم، اینها باید نصب العین ما باشد و به این ظرفیت‌ها باید توجه کنیم و از اینها بهترین بهره‌ها را ببریم. خداوند انشاء الله به ما توفیق عمل به این توصیه‌ها را بدهد.

«والحمد لله رب العالمین»